

رفتارشناسی جوان در دهه‌های سوم و چهارم انقلاب

مرتضی منطقی*

با عرض ادب و سلام خدمت عزیزان حاضر، بحثی که برعهده من نهاده شده است، رفتارشناسی جوان در دهه‌های سوم و چهارم انقلاب است و در این بحث می‌کوشم تا دورنمایی از رفتارشناسی سیاسی و فرهنگی - اجتماعی جوان انقلاب اسلامی را خدمت شما مطرح کنم.

یکی از رشته‌هایی که در حال حاضر در سطح دنیا مطرح است، آینده‌شناسی است. یعنی برخی از دانشمندان با توجه به نظریه پردازیهای موجود و با عنایت به روندهایی که مشاهده می‌شود، دست به پیش بینی آینده زده، به طرح محتمل‌ترین سناریوهای ممکن در این ارتباط می‌پردازند. بنابراین، من هم با توجه به برخی از نظریه‌های موجود و با توجه به برخی از روندهایی که در اطرافمان ملاحظه می‌شود، درصدد طرح رفتارشناسی جوان طی دو دهه آتی انقلاب برمی‌آیم.

من گاهی از اوقات، در جریان طرح مساله جوانی برای دانشجویانم، مضمون پیامی دال بر این مساله را برای آنها می‌خوانم که بیان می‌دارد "اگر اجازه دهیم نسل جوان به رفتارهای عنان گسیخته خود ادامه دهد، تمدن ما بر باد خواهد رفت". بعد از دانشجویان می‌پرسم به نظر شما این متن متعلق به چند سال پیش

*-سخنرانی دکتر مرتضی منطقی عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم تهران.

است؟ برخی می‌گویند: متعلق به ۵ سال پیش است؟ بعضی از ۱۰ سال و برخی از ۱۵ سال پیش، یاد می‌کنند. اما واقع امر اینست که متن اخیر متعلق به ۵۵۰۰ سال پیش است و ترجمه یکی از سنگ نوشته‌هایی است که از تمدن قدیم سومر در شهر اور به دست آمده است.

اگر در طول تاریخ گام برداشته، به جلو بیاییم، ملاحظه می‌شود که مشابه عبارات پیش گفته، عیناً روی پاپیروسهای مصریها منعکس شده است و باز اگر کمی جلوتر بیاییم، با نظریه پردازان یونان قدیم مواجه می‌شویم. افلاطون برای جلوگیری از شرابخورگی جوانان، بیان می‌داشت نباید بگذاریم که آتش بر آتش ریخته شود. یعنی افلاطون جوان را اصلاً آتش می‌بیند. ارسطو نیز بیان می‌داشت که جوان آماده است که تن خود را به دست غرایزش بسپرد.

در دیدگاههای اسلامی خودمان با وجود تاکیدهای بسیاری که بر روی مساله عواطف و رقت قلب جوان ملاحظه می‌شود، مشاهده می‌گردد که احادیث از این حرف می‌زنند که جوانی دوره‌ای از "مستی" و "جنون" است.

استانلی هال، پدر روانشناسی نوجوانی و جوانی، از جوانی با عنوان دوره‌ای پر از طوفان و تنش یاد می‌کند. نظریه اخیر مبنای بسیاری از نظریه پردازیهای موجود در زمینه نوجوانی و جوانی را فراهم آورده و تنها نظریه‌ای که در برابر نظریه طوفان و تنش مطرح شد، نظریه مارگریت مید بود. مید پس از مطالعاتی که در قبیله ساموآ داشت، بیان داشت جوانی در ساموآ، با بحران و تنش توأم نیست. ولی مطالعات انسان شناس دیگری به نام دریک فریمن، نظریه اخیر مید را زیر سوال برد. زیرا فریمن که شخصاً در ساموآ تحقیق کرده بود، بیان داشت حرف مید تنها در قبیله تاو که در آنجا بسر برده است، صادق است. اما در دیگر نقاط ساموآ، جوانی با

بحران، ناکامی و تنش توام است. در یک جمع‌بندی اجمالی می‌توان تا اینجا نتیجه گرفت که جوانی از گذشته تاریخ با بحران توام بوده است و این طور نیست که بحران جوانی طی دهه‌های اخیر مطرح شده باشد.

نکته‌ای که من می‌خواهم در ادامه بحثم بر آن تأکید کنم، اینست که بحران جوانی طی دهه‌های اخیر با توان دو مطرح شده است و بالطبع با همین توان نیز باید با آن برخورد کرد، زیرا در غیر اینصورت، بحران جوان بشدت عارضه‌زا واقع خواهد شد.

اگر یکی دو قرن قبل را در نظر بگیریم، ملاحظه می‌شود که تا یکی دو قرن پیش، بلوغ زیستی و بلوغ اقتصادی همزمان حادث می‌شدند. به این معنا که با تحقق بلوغ زیستی، بلوغ اقتصادی نیز رخ می‌داد و جوان با رفتن سر مزرعه یا دامداریش، به بلوغ اقتصادی می‌رسید، بنابراین می‌توانست معیشت خود را تأمین کرده، تشکیل خانواده دهد. با تحقق شرایط اخیر، ملاحظه می‌شود که جوان از بند مشکلات زیستی (جنسی) خودش به میزان بسیار زیادی رهایی می‌یابد. بعلاوه، جوان صد یا صد و پنجاه سال پیش، با مساله اوقات فراغت نیز به شکل جدی مواجه نبود، زیرا زندگی دشوار و غیر ماشینی وی، فرصتی برای پرداختن به فراغت رابرای وی باقی نمی‌گذاشت. اگر آرای مارکس را ببینید، ملاحظه می‌شود که وی بیش از یک قرن پیش از ۱۶-۱۷ ساعت کار کارگران در معادن زغال سنگ و مانند آن یاد می‌کند، یعنی انسان در یکی دو قرن پیش برای گذران زندگی مجبور به انجام کارهای طاقت فرسایی بود که شاید فرصتی برای وی باقی نمی‌گذاشت که به امور دلخواه خود پردازد، به همین ترتیب جوانی که سرکار می‌رفت، از هویت مطلوب یک بزرگسال برخوردار می‌شد. زیرا جوان دنبال تعریف ارزشمندی از خودش هست، وزمانی که

دست او در جیب خودش باشد، از جانب جامعه به مثابه فردی بزرگسال شناخته می‌شود. بنابراین جوان هویت مطلوب و مورد نظر خویش را نیز با رفتن سرکار به دست می‌آورد.

پس در یک جمع‌بندی اجمالی می‌توان بیان داشت جوان یکی دو قرن پیش، در سن ۱۴-۱۳ سالگی جوانیش به پایان می‌رسید، چرا که وارد بازار کار می‌شد و بلافاصله به سبب قدرت اقتصادی که به دست می‌آورد، اولاً مشکل زیستی (جنسی) خودش را حل می‌کرد و ثانیاً در جریان کار طاقت فرسایش، اوقات آزاد و اوقات فراغتی نداشت که بدان پردازد و ثالثاً با مستقل شدن به لحاظ اقتصادی، از سوی جامعه به عنوان یک فرد بزرگسال در جامعه پذیرفته می‌شد. اما اگر جوانی را در عصر حاضر مورد مذاقه و بررسی قرار دهیم، می‌بینیم که بین بلوغ زیستی و بلوغ اقتصادی، شکاف وسیعی رخ داده است، به این معنا که از سویی بلوغ زیستی زودتر رخ داده، از سوی دیگر بلوغ اقتصادی یکی دو دهه به تأخیر انجامیده است. جوانان امروز در قیاس با جوانان دهه‌های پیشین به علت بهبود تغذیه و بهداشت و افزایش تحریکهای محیطی (مانند دیدن صحنه‌های برهنه)، زودتر به بلوغ جنسی خود می‌رسند. یکی از محققان غربی در کتابش خاطرنشان ساخته بود در سال ۱۸۸۸ دختر غربی در سن ۱۴/۸ سالگی بالغ می‌شد، اما در سال ۱۹۸۸ وی در ۱۲/۵ سالگی بالغ می‌شده است، یعنی در هر دهه، حدود سه ماه از سن بلوغ وی کاسته شده است.

از سوی دیگر بلوغ اقتصادی جوان با تأخیر مواجه است. یعنی جوان دیگر نمی‌تواند با پرداختن به حرفه‌های ساده‌ای مانند کشاورزی یا دامداری در اشکال ابتدائیش، به تأمین معیشت خود نایل آید، بلکه باید تخصص و حرفه‌ای بیاموزد و

همین مسأله بلوغ اقتصادی وی را با تأخیر روبرو می‌سازد.

شکاف ایجاد شده بین بلوغ زیستی و بلوغ اقتصادی جوان، حاوی سه تبعه زیستی، روانی و اجتماعی برای جوان است. به عبارت دیگر، اگر مثلی رابا سه رأس در نظر بگیریم، مشکلات زیستی (جنسی) یک رأس آن و مشکلات روانی (فراغتی) و اجتماعی (هویتی) رأسهای دیگر آن را تشکیل می‌دهند و باید برای برخورد بهینه با معضلاتی که در اثر فاصله ایجاد شده بین بلوغ زیستی و بلوغ اقتصادی پدید آمده است، همه کشورهای جهان در اندیشه باشند و اینطور نیست که ما تصور کنیم در معرض تهاجم خاصی به اسم تهاجم فرهنگی قرار گرفته‌ایم و اینها همه توطئه دیگران است.

برای بررسی عمیقتر تحولاتی که بحران جوانی را به توان دو مطرح کرده‌اند، من ابتدا نگاهی به غرب انداخته، بیان می‌کنم آنها در برخورد با سه رأس مثلی که از آن یاد شد، چگونه برخورد کرده‌اند و سپس به شکل تطبیقی، از نحوه برخورد مسوولان کشور خودمان با آن یاد می‌کنم.

غرب در برخورد با اولین رأس مثلث پیش گفته، یعنی مشکلات جنسی، انقلاب جنسی را مطرح کرده است. بالطبع مسأله اخیر تبعات آسبناکی به همراه دارد، اما مسوولان غربی پس از تصمیمی که برای حل مشکل جنسی جوان جامعه‌شان گرفته‌اند، شهادت برخورد با تبعات آن را نیز به خود می‌دهند و درصدد کاهش و رفع مشکلات پیش آمده بر می‌آیند، به این معنا که حتی اگر تصمیم غلطی گرفتند، تلاش می‌کنند موانع و مشکلات سر راه آن را بردارند. به عنوان مثال، با اعطای آزادی جنسی به جامعه، آلودگی در حد گسترده‌ای در جامعه پدید می‌آید، بنابراین غریبها دست به اطلاع رسانی وسیعی زده، سعی می‌کنند به این

ترتیب تبعات اخیر را کنترل و مهار کنند. اگر شما یک کتاب روان‌شناسی نوجوان و جوان غربی را بردارید، احتمالاً طی یکی دو صفحه از کتاب شاهد آن می‌شوید که با شرح انواع بیماریهای آمیزشی، داروی مناسب آنها و میزان و مدت مصرف آنها را شرح داده است، یعنی اگر حتی جوانی به بیماریهای آمیزشی مبتلا شد و نتوانست مستقیماً مشکل خودش را با پزشک در میان بگذارد، می‌تواند با تهیه داروی مورد نیاز، به درمان خود اقدام ورزد. در نمونه مشابهی، پس از آن‌که مسؤولان غربی با این مسأله مواجه شدند که برخی از ایدزیه‌ها، به عنوان اعتراض به کم‌کاری دولت در تخصیص بودجه لازم برای درمان آنها، با عرضه آزاد خود به دیگران، دست به آلوده سازی محیط زده بودند، دست به اطلاع رسانی وسیعی زدند و مثلاً داخل اتوبوسهای درون شهری با نصب پوسترهایی، شهروندان را از پذیرش کسانی که بسادگی دست به عرضه خویش می‌زدند، باز داشتند.

بارداریهای ناخواسته، مشکل دیگری است که باز هم در مورد آن تمهیداتی اندیشیده شده است تا دخترانی که به شکلی ناخواسته باردار می‌شوند، از جریان زندگی روزمره فاصله نگرفته، دچار آسیبهای بعدی نشوند. از همین رو در غرب نه تنها برای دخترانی که دچار بارداری ناخواسته می‌شوند، دبیرستانهای مخصوصی در نظر می‌گیرند، بلکه حمایتها و امکانات خاصی مانند مسکن، کمک هزینه زندگی و نگهداری بچه، برای آنها در نظر می‌گیرند تا به این ترتیب آنها زیر فشار زندگی خود خرد نشده و به بیراهه کشیده نشوند.

اولیاء و مسوولان برنامه‌ریزی برای جوانان در غرب، در برخورد با رأس دیگر مثلث پدید آمده در اثر شکاف ایجاد شده بین بلوغ زیستی و اقتصادی، یعنی مشکل روانی جوانها(که آن را در محدوده مشکل فراغتی آنها بررسی می‌کنیم)، با

عنایت به این که جوانی گسترش و تمديد پيدا کرده است و در حال حاضر به توان دو مطرح است، با توان دو نیز با اوقات فراغت جوان غربی برخورد کرده‌اند. به عنوان نمونه، گروه موسیقی پینک فلوید، برای اجرای یک برنامه شو، فقط با ۵۰ دستگاہ کامیون، آلات و ادوات الکترونیکی خود را به محل شو حمل می‌کنند تا مثلاً ضمن آن که حضار، موسیقی و آواز آوازه خوانان آنها را می‌شنوند، روی فضا شاهد مضامین آواز آنها شوند که با لیزر پدید آمده‌اند و به این ترتیب برنامه‌ای هیجان‌انگیزتر و متنوعتر را پدید آورند. همین سرمایه‌گذاریهای عظیم هست که سبب می‌شود ما گاهی در جریان شوی غربیها ببینیم که صدها نفر از شدت شور و شعف کنترل خود را از دست داده، از حال می‌روند، یا برعکس گروهی به جیغ زدن و فریاد کشیدن می‌پردازند و به این ترتیب کاملاً خود را تخلیه می‌کنند.

در جریان اسوه‌سازیهای غربیها هم همین معنا عیناً ملاحظه می‌شود. به این معنا که اگر تا چند دهه اخیر، الگوها تنها از یک ویژگی جاذب (مانند کوهی از عضله، یا دریایی از قدرت یا چهره‌ای زیبا و یا صدایی دلنشین) برخوردار بوده‌اند، اکنون غربیها با ادغام چند ویژگی جاذب در یکدیگر، الگوهایی به توان دو پدید آورده‌اند. یعنی با ادغام جریانهای ورزشی در هنری، ادغام برهنگی در هنر و مانند آن جذابیتهایی فوق تصور پدید آورده‌اند. مثلاً آرنولد که چندین بار پشت سر هم، در سطح جهان قهرمان پرورش اندام شده است، با حضور در عرصه فیلم و سینما، ادغام جریان ورزشی در هنری رابه نمایش می‌گذارد یا در جریان اسکیت نمایشی، ورزش با موسیقی و برهنگی آمیختگی می‌یابد، چراکه در جریان اسکیت نمایشی، ضمن آن که یک زوج (زن و مرد) روی یخ مشغول اسکیت می‌شوند، حرکات خود را با موسیقی که در جریان نمایش آنها پخش می‌شود، متناسب می‌سازند، و مثلاً با کاهش

تن موسیقی، سرعت آنها کم شده، با افزایش تن آن، با زاویه‌ای نزدیک به زمین حرکت کرده، یا مرد اسکیت باز، زن همبازیش را روی دست بلند کرده، همینطور روی یخ سر می‌خورد. حالا اگر کسی طرفدار اسکیت باشد، می‌تواند آن را ببیند. اگر کسی طرفدار برهنگی هم باشد، اسکیت‌نمایشی به اغنای او خواهد انجامید، زیرا زن اسکیت باز، در جریان اسکیت، نیمه برهنه ظاهر می‌شود و اگر کسی هم طرفدار موسیقی باشد، باز اسکیت‌اخیر برای وی جاذب است، زیرا در عین شنیدن موسیقی، شاهد هماهنگی حرکتی زوج اسکیت باز هست.

در برخورد با مسایل اجتماعی جوان (که من بحث را در هویت جویبی جوان خلاصه می‌کنم) هم ملاحظه می‌شود که برنامه‌ریزان غربی با نهایت حساسیت و درایت عمل می‌کنند و می‌کوشند که حتی اگر قرار است به ۳ روز تعطیلی در هفته تن بدهند. فرصت شغلی لازم را برای جوانان جامعه‌شان فراهم می‌آورند. ایجاد فرصتهای شغلی نیمه وقت برای انبوه جوانان دانش‌آموز و دانشجوی غربی (که ۹۳٪ آنها اعم از فقیر یا غنی تجربه کارهای نیمه وقت اخیر را دارند) یا کارآفرینیهای کاذب، قسمت دیگری از توجه به مسأله هویت جوان غربی است که در جریان برنامه‌ریزیهای برنامه‌ریزان غربی ملاحظه می‌شود. به عنوان مثال، در یکی از همین موارد در آمریکا، به گروهی از جوانان می‌گفتند شما بیاید در جنگل کانال حفر کنید و مدتی بعد، از گروه دیگری از جوانان می‌خواستند تا به پر کردن آنها اقدام ورزند. ظاهر کار اخیر از دید اقتصادی ممکن است کار عبث و سفیهانه‌ای به نظر برسد، زیرا بودجه‌ای بدون ماحصل اقتصادی تلف می‌شود، اما نتیجه روان‌شناختی آن فوق‌العاده مهم است، چرا که جوان بی‌کار در یک قدمی انواع انحرافها و فسادها قرار دارد، اما جوانی که خود را دارای کار می‌بیند و احساس می‌کند با زحمت

خودش پول به دست می‌آورد، نه تنها به میزان زیادی فرصت انحراف را از دست می‌دهد، بلکه به سبب احساس غنای درونی که می‌یابد، شخصاً کمتر مایل به ارتکاب بزه و انحراف می‌شود.

آنچه از آن یاد شد، مؤلفه اقتصادی هویت بود. اگر برنامه‌ریزان اجتماعی غربی، در مؤلفه اقتصادی هویت موفق نشوند، سعی می‌کنند در مولفه‌های اجتماعی و سیاسی هویت سرمایه‌گذاری کرده، به این ترتیب هویت اجتماعی مناسبی (مانند عضویت در حزب سبزها و مانند آنها) و یا هویت سیاسی دلخواه جوان (مانند عضویت در حزب نئونازیها) را فراهم آورند تا جوان خود را پوچ، رانده شده به حاشیه و بی‌بها و بی‌ارزش ببینند، چراکه حاشیه‌نشینی اجتماعی جوان، بلافاصله به ضدیت و تخصص‌ورزی گروهی آنها با نظام حاکم منجر خواهد شد.

حال اگر به شکل تطبیقی برخورد دست‌اندرکاران امور جوانان ایران را با مشکلات زیستی، روانی و اجتماعی پدید آمده از فاصله افتادن بین بلوغ زیستی و اقتصادی جوان را مورد بررسی قرار دهیم، ملاحظه می‌کنیم که نه تنها با مشکلات جوان به توان دو برخورد نمی‌شود، بلکه ناکامیهای جوان انقلاب اسلامی در جامعه به توان دو می‌رسد که این مسأله برای کلیت نظام مسأله‌ای بسیار تهدیدآمیز خواهد بود.

در جامعه ما، در برخورد با مسایل جنسی جوانان، نظریه‌های مختلفی تا کنون مطرح شده است، که روی هیچ کدام از این نظرها به شکل مشخص تاکید نشده و اولیای امر به شکلی جدی بدان نپرداخته‌اند و در این میان در نهایت با پاک کردن صورت مساله، مشکل جوان را به خود وی احاله داده‌اند.

شهید مطهری در کتاب نظام حقوق زن در اسلام، بیان می‌کنند نیاز جنسی

یکی از نیازهای طبیعی آدمی است و در شرایط کنونی که جوان ما نمی‌تواند به ارضای نیاز خودش پردازد، باید به فکر او بود، زیرا در غیر اینصورت یا ما باید چشممان را ببندیم و بگذاریم جوانمان مانند جوان غربی دست به ایجاد رابطه‌های آزاد بزنند، یا اگر می‌خواهیم خودمان در این رابطه فعال برخورد کنیم، برای جلوگیری از مشکلاتی که ناکامیهای جنسی برای جوان پدید می‌آورند، باید درصدد حل مشکل آنها برآیم که در این میان متعه، می‌تواند پاسخ مناسبی به مشکل اخیر باشد. برخی از نظریه پردازان جامعه، عقد موقت را نپذیرفته‌اند و روی ازدواج جوانها در سطح سنی پایین تأکید ورزیده‌اند. اما این نظریه نیز با انتقاد جمع دیگری مواجه شده است، زیرا اگر چه پایگاه اقتصادی - اجتماعی یک دختر، در ارتباط با پایگاه اقتصادی - اجتماعی خانواده‌اش مشخص می‌شود، اما پایگاه اقتصادی - اجتماعی یک پسر، منوط به کار و کوشش خودش هست، بنابراین جوان ۱۸ ساله‌ای که معلوم نیست در دانشگاه قبول می‌شود یا نه و معلوم نیست شغل آبرومندی به دست می‌آورد یا نه، بسادگی نمی‌تواند وارد مساله ازدواج شود که از دید برخی از نظریه پردازها به سهم خود نوعی مبادله محسوب می‌شود.

حجت‌الاسلام حائری شیرازی، امام جمعه شیراز، در سال ۱۳۷۵ مساله دوستی دختر و پسر با نظارت خانواده آنها را مطرح ساختند. بنابراین ملاحظه می‌شود با این که در جامعه ما شقوق مختلفی برای حل و کاهش مشکل جنسی جوانان جامعه اندیشیده و پیشنهاد شده است، اما با این همه هیچ کدام از این شقوق به شکل جدی مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است و همانطور که گفتم، مشکل جوان در این زمینه (همانند دیگر مسایل وی) به خودش احاله شده است. من در یکی از کتابهایم، دست خط دختری را آورده‌ام که در جریان یک پرسش و پاسخ از من بیان

داشته بود تا به حال با ۵۰ پسر دوست بوده است. این نمونه، نمود بارزی از تخریبی رابه منصفه ظهور می‌گذارد که با احاله مشکلات جوان به خودش پدید می‌آید. اولیای امر جوانان در برخورد با مسایل فراغتی - تفریحی جوانان نیز دست به اقدام جدی نزنده‌اند و مرکزی مانند سازمان جوانان نیز در این میان به شعار دادن اکتفا کرده است و در این قسمت هم در مجموع مسایل جوان به خود وی احاله شده‌اند.

استاد مطهری در یکی از سخنرانیهایشان، از این سخن می‌گویند که نیاز آدمی به شادی و نشاط، یک نیاز طبیعی است. نیاز طبیعی برخلاف نیاز ارادی که در برخی از انسانها پدید می‌آید (مانند این که فردی برای منزلش مبل می‌خرد و فرد دیگری نمی‌خرد)، در همه انسانها وجود دارد و باید بدان پاسخ داد. نیاز به شادی نیز از دید استاد مطهری همانند نیاز آدمی به غذاست و اگر نیاز آدمی به شادی نشاط تامین نشود، جریان طبیعی زندگی وی مختل خواهد شد.

اگر ما به مساله شادی و نشاط در جهان امروز توجه کنیم، ملاحظه می‌شود که شادی هم به شکل فردی وهم به شکل جمعی ارضا می‌شود وبسیاری از برنامه ریزان در سطح جهان، درصدد برآمده‌اند روشهایی را که به شادی وارضای فردی شادی افراد است، زیرا ممکن است فردی افسرده ومنزوی باشد وخود به خود طرف شادیهای موجود در جریان زندگی نرود، ولی شادیهای جمعی، فضایی پدید می‌آورند که اگر به فرض کسی هم منزوی باشد، جریان شادی جمعی، فرد منزوی رادر خود تحلیل برده، حل می‌کند، مثلاً هنگام نوروز، همه شاد هستند وفردی که احیاناً با دیگری قهر هست، زیر فشار جمع، اگر مایل به آشتی هم نباشد، به زور به طرف آشتی کردن سوق داده می‌شود.

اگر به مساله شادی در محیط خودمان توجه کنیم، در می‌یابیم که در جامعه ما پس از انقلاب، با دیده نفی و تردید به مساله شادی نگریسته شده است. به این معنا که در برخورد با چهارشنبه سوری برخی آن را آتش پرستی معرفی کرده، خواهان لغو آن شدند، در برخورد با عید نوروز، هم برخی پیشنهاد لغو آن را داده، گفتند بهتر است به جای نوروز که متعلق به دوران پیش از اسلام است، دهه فجر را جشن بگیریم. روند شک و تردید اخیر بدانجا انجامید که ما به دشواری تن به پذیرش شادی فردی افراد دادیم و جامعه این امکان را نیافت تا روی شادیهای دسته جمعی فکر کرده، طرح بدهد و مردم رابه سمت و سوی شادی و نشاط هر چه بیشتر متمایل سازد.

جامعه در برخورد با هیجان جویی جوانان و مردم نیز از وضعیتی مشابه برخوردار بود. به این معنا که سردمداران جامعه نه تنها وقعی به مساله هیجان جویی و تنوع طلبی افراد جامعه نگذاشتند، بلکه گاه با بدعت گذاشتهای مختلف، اسلام را دینی گرفته و عبوس معرفی کردند. به عنوان مثال، من در سال ۱۳۷۰ یکبار در کلاس دانشگاه درس می‌دادم که دیدم یکی از دانشجویانم خیلی عصبانی سر کلاس آمد. از او پرسیدم: خانم چرا اول صبح اینقدر عصبانی هستی و او در پاسخ گفت: دوستم را جلوی در دانشگاه نگه داشته‌اند، زیرا جوراب وی سفید است، من درس را قطع کرده، دم درب دانشگاه رفتم و از نگهبانی که مانع ورود دانشجوی مزبور به دانشگاه شده بود، پرسیدم: چرا مانع ورود این خانم شده‌اید؟ گفت: چون جورابش سفید است. گفتم: رنگ سفید، رنگ انبیاست و در احادیث تاکید بر پوشیدن البسه سفید شده است، چه کسی گفته است که این رنگ عیب دارد؟ گفت: به هر صورت جوراب سفید ممنوع است!

ما چقدر به جوانانی که از سر جوانی، موهایشان را بلند کرده بودند، یا به

خودشان عطر زده بودند یا به موهای سرشان ژل، کتیرا و آب قند زده بودند، گیر ندادیم و مانع ورود آنها به مدارس نشدیم و حتی برای ترساندن چشم آنها و دوستانشان، وسط سر افرادی که مویشان را بلند کرده بودند، با قیچی چهار راه باز نکردیم، یا آنها را در زمستان نفرستادیم تا سرشان را زیر شیر آب مدرسه بشویند، آیا واقعاً این کارها بدعت گذاری نبودند؟

مگر نه این که در سیره حضرت رسول، صلی ا... علیه وآله، نوشته‌اند موهای حضرت از بلندی به شانتهایشان می‌رسید و ایشان به خود عطر می‌زدند؟

من ده سال پیش در کتاب روان‌شناسی تربیتی خودم نوشتم که به دلیل برخوردهای نسنجیده اولیای جوانها با آنها، جامعه آسیب خواهد خورد و استاد یومها، محل به نمایش گذاردن مخالفت جوانها با بدعت گذاریها و کج اندیشیهای آنان خواهد شد. چهار سال پیش نیز در مقاله عصر عصیان که در نشریه پژوهش نشر یافت، خاطر نشان کردم که جوان انقلاب اسلامی به سمت عصیان در حرکت است، و اینک پس از گذشت دو دهه از انقلاب اسلامی شاهد هستیم که هنجارشکنیهای پس از پیروزی ایران بر استرالیا در جامعه رخ می‌دهد و در بازیهای مقدماتی جام جهانی فوتبال، بعد از هر برد یا باخت ایران، جوانها به جامعه ریخته و هر چه را که فراروی خود ببینند تخریب می‌کنند، آیا رد پای این تخریبها و ناآرامیها را در عدم پاسخ مقتضی به شادی و نشاط جامعه و عدم پاسخ مناسب به هیجان جویی و تنوع طلبی جوان نمی‌توان یافت؟ به نظر من عنان گسیختگیهایی که جوان از خود نشان می‌دهد، آغاز طوفان هست و نتایج برخورد ناصواب اولیای امر جوانان با آنان را باید در سالهای آتی انتظارش را داشت.

اگر از مساله فراغت، تفریح و تنوع جوان بگذریم، راس سوم مثلی که در

اثر ایجاد شکاف بین بلوغ زیستی و بلوغ اقتصادی پدید آمده بود. مساله هویت و هویت جویی جوان انقلاب اسلامیست که متاسفانه در این قسمت هم اولیای امر جوانان کار خاصی انجام نداده‌اند.

قبل از انقلاب، جوان برای خود هویتی داشت، دکتر شریعتی می‌گفت اگر شما نمی‌توانید بر خصم خود پیروز شوید، با شهادت خود بر سر وی بکوبید و او را مفتضح و نابود سازید. جوان پیش از انقلاب، به خودش می‌گفت من در تظاهرات شرکت فعالی دارم، اعلامیه پخش می‌کنم و با نظام شاه در حال ستیز هستم، بنابراین خودش را کسی می‌دانست و برای خودش ارزش و اهمیتی قائل بود. بعد از پیروزی انقلاب، جوانان لانه جاسوسی آمریکا را فتح کردند، که امام راحل (ره) بیان داشت: انقلابی بزرگتر از انقلاب اول پدید آمد. جوانها در ابتدای انقلاب سپاه و کمیته را ساختند، جهاد سازندگی را بوجود آوردند، دانشگاه را تعطیل کردند. بسان موتور محرکی برای پیشبرد اهداف انقلاب دست به کار تلاش و سازندگی شدند. با شروع جنگ، جوانها راه ورود عراقیها به شهرها و اعماق استراتژیک ایران را سد کردند و تنوره جنگ را گرم نگاه داشتند. اما پس از خاتمه جنگ و با روی کار آمدن دولت سازندگی، وقتی نظام تثبیت و پستها تقسیم شد، بتدریج از جوان و جوانی با عنوان مشکل جوان یاد کردند. البته درست است که در حال حاضر آقای خاتمی به جوانها توجه کرده‌اند و به تکریم آنها می‌پردازند، اما واقعیت امر اینست که شعار دادن تا حدی می‌تواند کارگر باشد و جای اقدامهای عملی را هرگز نمی‌گیرد.

اگر هویت را دارای سه مولفه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بدانیم، در بعد سیاسی که جوان چندان به بازی گرفته نشده است. در بعد اقتصادی هم هر سال تعداد بیکاران ما بیشتر از پیش می‌شود. به این معنا که جامعه ما نیازمند ۱/۲ میلیون شغل

جدید در هر سال است که ساختار اقتصادی ما با وضعیت فعلیش، نمی‌تواند این میزان شغل را ایجاد کند. نگاهی به کشورهایمانند کره یا ژاپن نشان می‌دهد که این کشورها بیشتر از ۷۰۰-۶۰۰ هزار شغل در سال نمی‌توانند تولید کنند، از این رو ما نیز نباید دلخوش باشیم که معضل بیکاری جوان را بتوانیم بسادگی حل کنیم. پس مولفه اقتصادی هویت جوان، در بسیاری از موارد با شک، تردید و ابهام مواجه است. در بعد اجتماعی هم به علت بی‌برنامگی، اولیای امر جوانان نتوانسته‌اند اسباب سرگرمی و هویت‌یابی جوان را محقق کنند. بنابراین با توجه به آنچه از آن یاد شد، می‌توان نتیجه گرفت که نه تنها ما با مشکلات جوان ایرانی به توان دو برخورد نمی‌کنیم، بلکه ناکامیهای وی را مضاعف و دو چندان می‌سازیم.

اگر از مشکلات زیستی، روانی و اجتماعی که در اثر شکاف بین بلوغ اقتصادی و زیستی ایجاد شده است، بگذریم ملاحظه می‌شود که جوان با ورود به جامعه نیز دلسرد می‌شود و دلگرمی چندانی در جامعه نمی‌یابد.

در ابتدای انقلاب، استاد مطهری آزادی را مشخصه نظام جمهوری اسلامی معرفی می‌کرد و می‌گفت مخالفان جمهوری اسلامی آزادند که حرفشان را بزنند، مارکسیستها آزادند که مطالبشان را بیان کنند و حتی اظهار می‌داشت خود وی شخصاً پیش از پیروزی انقلاب، طی نامه‌ای به ریاست دانشکده الهیات، خواسته بود تا فردی که به مارکسیسم مؤمن است، تصدی درس مارکسیسم را در دانشکده الهیات بیابد تا مارکسیستها آزادانه بتوانند سخن گفته و بالطبع نقد شوند. اما در حال حاضر دوستان انقلاب می‌بینند که در برخی از موارد حتی نمی‌توانند حرف خودشان را بیان دارند. به عنوان مثال آقای حائری شیرازی، امام جمعه شیراز، در برخورد با مشکل زیستی جوان، طرح دوستی دختر و پسرها را مطرح کردند. براستی

اگر یک فرد غیر روحانی چنین سخنی را مطرح می‌کرد، آیا روحانیت از وی بسادگی می‌گذشت؟ مساله اخیر سبب شده است که حتی اساتید مسلمان و دلسوز نظام نیز در بسیاری از موارد جرأت اظهار نظر را به خود ندهند. گذشته از مساله زیر سوال بودن آزادی بیان، جوان در جامعه کنونی شاهد آنست که دموکراسی و مردمسالاری که از شعارهای اولیه انقلاب بود، زیر سوال رفته است. به این معنا که در حال حاضر برخی با زیر سوال بردن جمهوریت نظام بیان می‌دارند نظام جمهوری باید ملغا شده، حکومت اسلامی سرکار آید. برخی از روحانیون نیز با بیان این که آرای مردم زینت نظام است یا بیان این که "الناس ایتام والعلماء قیمون علیهم"، خاطر نشان می‌سازند مردم در برابر روحانیت چیزی جز صغار و ایتام نبوده، حق تصدی بر مسایل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی خودشان را ندارند.

روشنفکران زیادی تاکید کرده‌اند که اسلام همواره در معرض دو خطر بوده است، لیبرالیسم و تحجرگرایی. اگرچه در آغاز انقلاب با جنبه‌های لیبرالیستی برخورد شد، ولی جنبه‌های تحجرگرایی مسکوت ماند، تحجرگرایی که حتی امام راحل، سلام... علیه، در یکی از بیاناتشان اظهار داشتند: من آرزو می‌کنم که جانم را در مقابله با تحجرگراها از دست بدهم. یعنی مساله تحجرگرایی این قدر عمیق بود، ولی به آن توجهی نشد و اکنون تحجرگراها از سویی خود را مدافع ولایت فقیه معرفی می‌کنند و از سوی دیگر حرف ولایت فقیه را که از اسلامیت و جمهوریت نظام و مردمسالاری دینی سخن می‌گویند را مخدوش کرده، بیان می‌دارند جمهوریت نظام را باید دور انداخت. بنابراین جوان در بدو ورود به جامعه در حال حاضر، در می‌یابد همان متحجرانی که در دوره امام راحل (ره) به گوشه‌ای خزیده بودند و کلامی بر زبان جاری نمی‌ساختند و حتی کلمه‌ای در حمایت از جنگ بر زبان

نیاوردند، کار رابه جایی رسانده‌اند که خود را نظریه‌پرداز نظام می‌بینند و درصدد تدوین خط مشی‌های فکری، فرهنگی و سیاسی نظام برآمده، هر روز سخنی در جهت نفی مردم و مردم‌سالاری دینی می‌گویند.

گذشته از حاکمیت نسبی قرائت تحجرآمیز از دین، که جوان را از دین زده و دور می‌سازد، جوان به گذشته‌اش نیز دلگرم نیست، زیرا اولیای امر جوانان با بی‌تدبیری، همه ریشه‌های تاریخی جوانان را با گذشته خودشان قطع کرده‌اند. آنها از ابتدای انقلاب در کتابهای تاریخی که نوشته، به دانش‌آموزان دادند، القا کرده‌اند که همه شاهان تاریخ ایران پست و جنایتکار بوده‌اند، در حالی که بدون آن که بخواهیم سخن گزافه‌ای بگوییم، باید اعتراف کرد که اگر برخی از همین شاهان نبودند، امروز شاید اسمی از ایران نبود، چرا که در عصری که حتی جوامع برای خودشان تاریخ می‌سازند، یا قایقهای ۲۰۰ سال پیششان را در موزه می‌گذارند و به این ترتیب درصدد ایجاد ریشه‌های تاریخی برای جوانان جامعه‌شان برمی‌آیند، اولیای امر جوانان باید ریشه‌های تاریخی جوانان جامعه‌شان را قطع کنند!؟

بنابراین جوان نه تنها در برخورد با مشکلات زیستی، روانی و اجتماعی دچار مسأله و مشکل است، بلکه در ورود به جامعه نیز از گذشته خود بریده می‌شود و به سبب حاکمیت قرائت تحجرآمیز از اسلام، از آینده خودش نیز ناامید می‌شود، حالا اگر این جوان از هویت ملی و ملیت خودش بگریزد و به سمت وسوی غرب روی آورد، آیا مسأله عجیبی است؟

اگر بخواهیم روندهای آتی جامعه را پیش‌بینی کنیم، این مسأله بالطبع کار بسیار دشواری خواهد بود، زیرا پیچیدگیهای جامعه زیاد بوده، اطلاعات کلان‌نگر ما نیز کافی نیست، اما اگر بخواهیم روند آتی و پیش روی جوان انقلاب اسلامی را

پیش‌بینی کنیم، این کار امکان‌پذیر است، چرا که جوان ویژگی‌های شخصیتی روشن و بارزی دارد که این امکان عمل را در اختیار ما قرار می‌دهد.

روانشناسها، سن سه سالگی را سن نفی و انکار بچه نامیده‌اند، زیرا کودک برای اولین بار به خودش وقوف می‌یابد و برای اثبات خودش دست به نفی پدر و مادرش می‌زند. مشابه همین سن نفی و انکار را ما در سن ۱۴ سالگی شاهد هستیم، به این معنا که جوان باز در خودش تامل میکند و برای ثبات خودش، دست به نفی اولیا و اطرافیانش می‌زند. والن، در این مورد می‌گوید: نفی جوان، نفی و انکاری است که هدفش اساساً پیروزی است. چرا که جوان با نفی و انکاری که پیشه خود می‌کند، به زبان بی‌زبانی می‌گوید دیگر باید من رابه صورت فرد مستقلی ببینید و باید مرا در معادلات خودتان حساب کنید، باید نظر مرا هم در تصمیم‌گیری‌های مختلف خودتان بپرسید که موافقم یا مخالف، در غیر اینصورت من برنامه شما را بهم می‌زنم تا بفهمید که بار دیگر پیش از تصمیم گرفتن، باید مرا هم در معادلات خودتان در نظر بگیرید. مشابه حرفهای والن را در تبدیل اخلاق دیگر پیرو پیازه به اخلاق خود پیرو در سنین ۱۱-۱۲ سال به بعد می‌توان شاهد بود. همینطور احادیث شریف ما نیز مفاهیمی دال بر همین موضوع دارند، به این معنا که در حدیث شریف وارد شده است که تربیت رابه سه دوره ۷ ساله تقسیم کنید، ۷ سال اول را باید عبد و عبید فرزندان باشید، ۷ سال دوم باید در تربیت کودکان بکوشید و در ۷ سال سوم باید فرزندان رابه مثابه وزیر خانواده در نظر بگیرید. یعنی در ۷ سال نخست فرزند شما رابطه یکطرفه‌ای با شما باید داشته باشد تا شخصیت آمر و مستحکمی در وی شکل بگیرد، ۷ سال سوم رابطه یکطرفه فوق باید به رابطه‌ای دو طرفه بدل شود، باید به جوان هویت مطلوب او را بدهید، باید نظر وی را در موارد مختلف جویا شوید و در تکریمش بکوشید تا به

این ترتیب با هویت دادن به او، تعادل لازم را در شخصیت وی پدید آورد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که سن نفی وانکار در دوره جوانی تا مرحله‌ای طبیعی است که باید با تکریم جوان، آن را به سلامت پشت سر گذاشت، اما اگر با این مرحله نفی وانکار که امری طبیعی است و جوان را برای زندگی مستقل آینده‌اش آماده می‌کند، درست برخورد نشود، این مقطع گذرا، ادامه و تمدید می‌یابد، زیرا جوان برای اثبات خودش به نفی و انکار دیگران تداوم می‌بخشد.

علاوه بر ویژگی نفی وانکار دوره جوانی، این دوره از ویژگیهای دیگری هم برخوردار است. یکی از این ویژگیهای این دوره گروه‌گرایی جوانهاست. جوانها در مقطع ۱۱-۱۲ تا ۱۵-۱۶ سال دوره‌ای به نام از شیر گرفتن روانی را پشت سر می‌گذارند، به این معنا که بتدریج از لحاظ ارزشی از خانواده بریده، ارزشهایشان را از گروه همسالان یا هم‌آلان خود اخذ می‌کنند و در این مقطع با شناخت یک جوان، می‌توان مدعی شد که شناخت گروه دوستان وی با احتمال بالایی قابل پیش بینی است. تجربه دهه‌های ۱۹۶۰، ۱۹۷۰ در غرب تجربه عینی و ملموسی است که نتایج نفی وانکار پی در پی جوانها را در برابر ما می‌گشاید. جوانهای غربی که در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی از سوی جامعه مورد پذیرش قرار نگرفته بودند، به شکل جمعی و گروهی، دست به نفی وانکار نظام حاکم بر جامعه خودشان زدند. جامعه ما طی سالهای اخیر، شاهد جلوه‌هایی از مخالفت دسته جمعی و گروهی جوانهایی که در جامعه مورد پذیرش قرار نگرفته‌اند، بوده است. به عنوان مثال، رپها اکنون گروهی عمل می‌کنند و در اعلامیه‌هایی که چند سال پیش پخش کرده بودند، ضدیت خود را به لحاظ سیاسی با حاکمیت نظام جمهوری اسلامی نشان داده بودند.

بنابراین همه کشورهای جهان باید به فکر تبعات پیش آمده که در اثر فاصله

افتادن بین بلوغ زیستی و اقتصادی جوان پیش آمده است، باشند و این مسأله، منحصر به نظام سیاسی ما نیست، چراکه در غیر این صورت نظام سیاسی آنها تهدید خواهد شد حال اگر با توجه به آنچه از آن یاد شد، بخواهیم رفتارشناسی جوان را در دهه‌های سوم و چهارم انقلاب پیش‌بینی کنیم، رفتارهای جوان در دو دهه آتی انقلاب، متمایل به کدامین سمت و سو خواهند بود؟

اگر نگاهی به نظریه پردازیهای موجود داشته باشیم، از برخی از نظریه‌های ارایه شده در این زمینه می‌توان جهت تبیین رفتارشناسی آتی جوان سود برد. نظریه ناکامی - پر خاشگری، نظریه جک برم، و نظریه رفق و خرق حضرت امام راحل (ره) نمونه‌هایی از نظریاتی هستند که می‌توان در این رابطه بدانها تمسک جست و از آنها سود برد.

نظریه ناکامی - پر خاشگری بیانگر این مسأله است که به دنبال ناکامی، ما شاهد پر خاشگری خواهیم بود. البته این پر خاشگری ممکن است به صورت منفعل و یا به صورت فعال باشد، یعنی ممکن است هدف پر خاشگری خود فرد یا دیگری باشد. افزایش افسردگی، یاس و دلمردگی جوانها، انحرافهای اجتماعی، فرار از خانه، اعتیاد، الکلیسم، خودکشی و مانند آنها جلوه‌هایی از پر خاشگری پنهانند که در جامعه ما روز به روز فزونی می‌یابند. پر خاشگری آشکار، شامل هدایت پر خاشگری جوان به سوی اولیای امر جوانان و هر چه که رنگی از نظام و تعلق به نظام دارد هست، مانند تخریب اموال عمومی که بعد از ناآرامیهای بازیهای فوتبال مقدماتی جام جهانی در چند ماه گذشته در جامعه خودمان شاهد و ناظر آن بودیم، هست. البته نکته مهمی که باید متذکر آن شد، هنجار آفرینیهای جدید جوان است، به این معنا که پیش از آن که جوان پر خاشگری تام و تمام خود را در اثر ناکامیهایی که در

جامعه متوجه او شده است، به منصفه ظهور بگذارد، ما شاهد هنجار آفرینیهای جدید وی هستیم. در حال حاضر جوان هنجارهای جدیدی را پیشه خود کرده است. به عنوان مثال، جوانان زیادی ملاحظه می‌شوند که بیان می‌دارند اسلام تنها غم و اندوه نیست، بلکه اسلام دین شادیه و نشاط هم هست، بنابراین در کنار دینداریشان، از شادی، نشاط و خنده استقبال کرده، لباسهای رنگ روشن را می‌پوشند، با مد میانه دارند، لباس آستین کوتاه می‌پوشند، موهایشان را بلند می‌کنند، به موهایشان ژل و کتیرا می‌زنند، اما نمازشان را هم می‌خوانند و بیان می‌دارند اسلام معارضه‌ای با جوانی آنها ندارد. بسیاری از این جوانان دست به نقد ریاکاری موجود در روابط اجتماعی جامعه می‌زنند. بنابراین برخلاف کسانی که علی‌رغم میل باطنیشان ریش گذاشته، دکمه یقه شان را تا آخر می‌بندند، تسبیح به دست گرفته و ادای انسانهای روحانی و مذهب را در می‌آورند، آنها معتقدند که باید از ظواهر ریاکارانه بشدت دوری جست. مثلاً آنها با نفی قرائت تحجرآمیز از دین، ریش خود را می‌تراشند، جین و لباس آستین کوتاه می‌پوشند و به اسلام خودشان نیز افتخار می‌کنند. من با دانشجویان زیادی برخورد داشته‌ام که بیان می‌داشتند زمانی قاری قرآن و یا عضو بسیج و انجمن اسلامی بودند، اما اینک برای دل خودشان قرآن می‌خوانند و از بسیج و انجمن اسلامی دوری می‌جویند، چرا که برخی از افراد با نفوذ به این نهادها، درصدد کسب امتیازهای مختلف برآمده‌اند که این کارهای از نظر آنها ریاکاریست و باید از آن دوری جست.

من در سمینار توسعه فرهنگی طی مقاله‌ای که ارائه کردم، با یادآوری هنجارآفرینی جوان انقلاب اسلامی، خاطر نشان کردم باید قدر این فرصتها را دانست و با هدایت جوان، از هنجار آفرینی وی برای دستیابی به جامعه‌ای پویا سود

جست، در غیر اینصورت فرصت گرانبهای اخیر از دست خواهد رفت و جوان به مرحله تحقق پر خاشگری‌های تام و تمام خود خواهد رسید.

بنابراین برخورد حساس با مسأله جوان و گرد آوردن جمعی از افراد صاحب نظر در زمینه‌های علوم تربیتی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، هنر و مسایل فقهی برای بررسی مطالبات جوان و ارایه راه کارها و پاسخهای مناسب به آن، کاری بسیار ضروریست. فقدان معیارها و برخورد سلیقه‌ای اولیای امر جوانان با آنها، در حال حاضر بشدت عارضه‌زا و تخریبی واقع شده است. به عنوان مثال، در یک مدرسه افراد جین پوش را راه می‌دهند ولی در مدرسه بغلش، مانع ورود آنها می‌شوند. در مدرسه‌ای ژل زدن به سر تخلف انضباطی محسوب شده، در مدرسه دیگری خیر. در مدرسه‌ای مش کردن موها، جرم محسوب می‌شود و در مدرسه دیگری به رنگ کردن موی شاگردانشان کاری ندارند و در این میان جوان متحیر باز می‌ماند که بالاخره ژل زدن موافق یا مخالف اسلام است، سر نکردن چادر و مانتویی بودن موافق یا مخالف اسلام است و مانند آنها.

بنابراین مصوبات شورای اخیر که به مسایلی همچون مد، هیجان‌جویی، موسیقی، روابط دختر و پسر و موارد مشابه باید پردازد، و تایید مصوبات اخیر در جایی مانند شورای مصلحت نظام برای نظم و نسق بخشیدن به مسایل و مطالبات جوانها امر حساسی است که مدتهای مدیدی است راه اندازی آن به تأخیر و تعلل انجامیده است، در غیر این صورت ناکامی جوان به شکل پر خاشگری خود را نشان خواهد داد. بنده، پس از ناآرامیهای پیروزی تیم ملی فوتبال ایران بر استرالیا، آغاز ناآرامیهای اجتماعی را که تداعی‌گر پر خاشگری جوانها بود، به مسوولان هشدار دادم و بعد از گذشت ۴ سال، جامعه ما در حد گسترده‌تر و عمیقتری شاهد ناآرامیهای

بعد از بازیهای تیم ملی فوتبال ایران بود که در فواصلی کوتاه تر و در حدی گسترده تر ظهور و بروز می یافتند. برآستی ادامه همین روند به کجا خواهد انجامید؟ بنابراین به عنوان کلام آخر مجدداً تاکید می کنم اگر مسوولان نظام می خواهند شاهد عصیان جوان انقلاب اسلامی نباشند، باید ورای شعار دادنهایشان، به شکل جدی تری به مسایل بغرنج جوان بپردازند، جوانی که جوانی وی در قیاس با گذشته تمدید و گسترش یافته است و مشکلاتش نیز به تبع این گسترش، عمق بیشتری یافته است و بنابراین ضرورت دارد که با توانی مضاعف به مسایل و مشکلات وی پرداخت.

